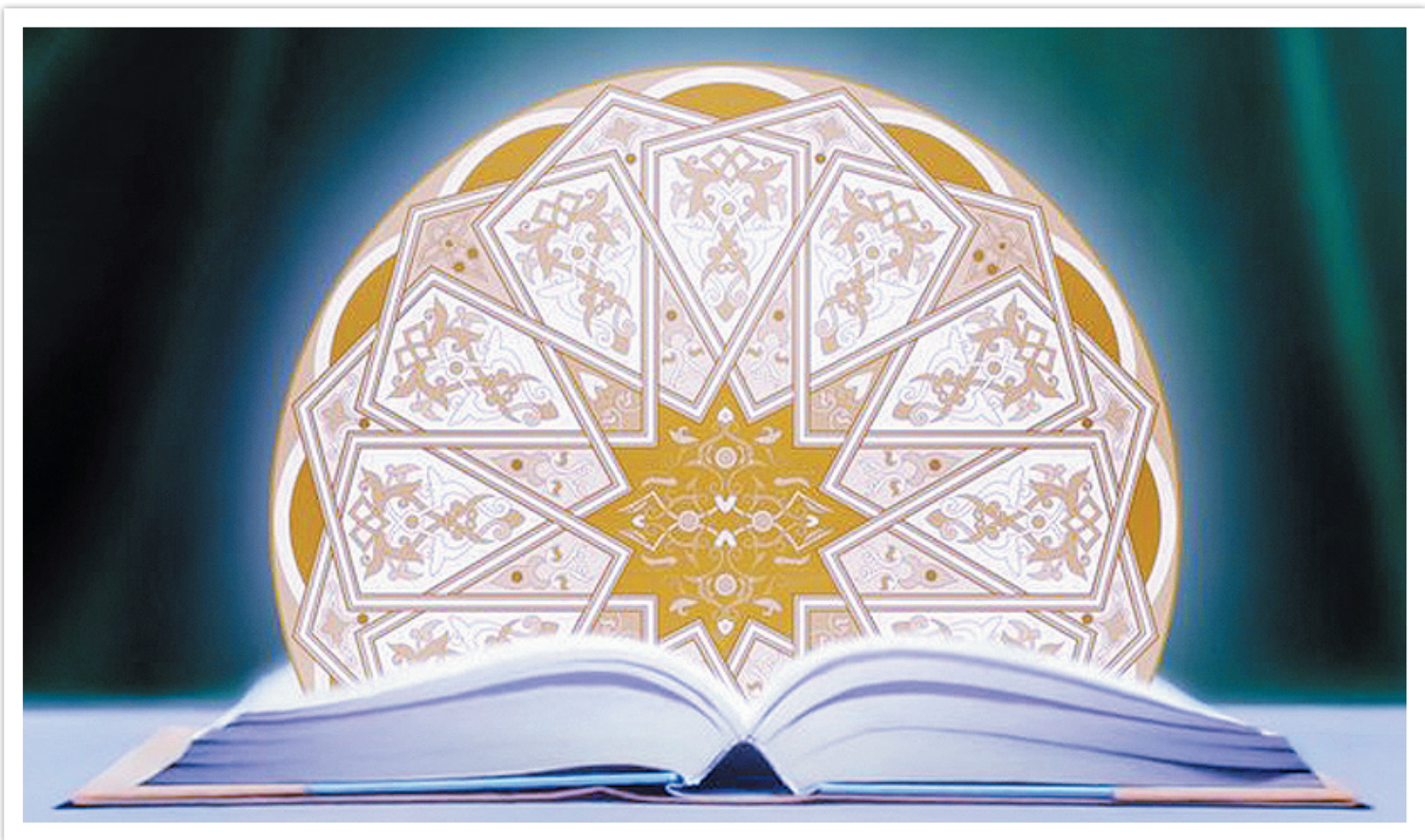




بررسی نسبت نظام‌مند دین، شریعت و فقه در گفت‌وگو با آیت‌الله ابوالقاسم علی‌دوست استاد حوزه علمیه قم

انکار نظام‌مندی شریعت نتیجه دوری از اهل‌بیت (ع) است

■ **محمد حسین صادق پور**

از جمله چالش‌هایی که در فضای اندیشه و تفلسف کشور قابل مشاهده است، دعوای میان برخی در امکان و امتناع وجود اطلاق فقه به سیستم‌های کلان به طور اختصاصی است، مثلاً آیا فقه اقتصاد، فقه حکومتی، فقه فضای مجازی و... به مثابه یک نظام مشخص شریعت‌محور می‌توانیم داشته باشیم یا اساساً در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. آیت‌الله ابوالقاسم علی‌دوست از اساتید مطرح دروس خارج حوزه علمیه‌قم و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است. نگاه ایشان به مسئله فقه و نظامات فقهی، دیدی سیستم‌تیک است و مبتنی بر همین روش، به نقد و تفسیر دیدگاه‌های مختلف در حوزه «فقه نظام» می‌پردازند. رویکرد ایشان در این مسئله تأیید قطعی وجود موضوعی به نام «فقه نظامات» است، گرچه نقدهایی نیز به رویکرد شهیدمحمدباقر صدر در این زمینه وارد می‌دانند. ایشان در این گفت‌وگو ضمن ارائه تعاریف و مبادی موضوع «فقه نظام» به بررسی هر یک از این رویکردها و الزامات تحقیق رویکرد فقه نظام پرداخته‌اند.

■ ■ ■

به نظر می‌رسد برای اینکه سوء‌برداشت‌های لفظی مورد اشاره شما شکل نگیرد، باید مبانی بحث در ابتدا روشن شود. کمی در خصوص مفاهیم و ادبیات موضوع توضیح دهید. در طول این مباحث سه مفهوم مهم وجود دارد که باید لاقلاً اجمالاً آنها را توضیح دهم. مفهوم اول «شریعت» است. شریعت بخشی از دین است که در قالب هنجارها و اعتبار قانونی، خود را نشان می‌دهد. شریعت‌اخذ کاملاً الهی است، چه بتوانیم به حقیقت آن راه پیدا کنیم و چه پیدا نکنیم. شریعت از ناحیه شارع مقدس، پیامبر (ص) و معصومین (ع) است و خطا در آن راه ندارد. تکامل هم ندارد چرا که پس از بسته شدن باب وحی و تشرع بعد معصومین (ع) دیگر تکاملی وجود ندارد.

همچنین اختلافی هم در آن نیست، یعنی نمی‌توانیم بگوییم دو شریعت داریم و در شریعت موضوعی هم حرام است و هم حلال (البته جز تحت شرایط خاص و مصلحت). مفهوم دوم «فقه» است. فقه در واقع «شریعت مکشوف» است، فقه کاشف‌اش است، البته نه کاشف صدرصد. فقه چون درک و استحصال ما از شریعت است، در آن خطا راه دارد، ممکن است به آن نقد وارد باشد و می‌توان آن را درجه‌بندی کرد. احکام شریعت می‌توانند در یک موضوع در دستگاه‌های مختلف فقهی، چند حکم مختلف بگیرند، به همین دلیل قابل تکامل است. متأسفانه ما به تعجب مفهوم سوم هم «نظام» است، مفهوم نظام در محاورات علمی اصطلاحاً «سیستم» خوانده می‌شود و در تعارف به مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته که در نیل به هدف

به هر حال باید توجه کرد در عصر غیبت معصومین (ع) فقه و فقهائ، تنها راه دسترسی ما به شریعت است. مفهوم سوم هم «نظام» است، مفهوم نظام در محاورات علمی اصطلاحاً «سیستم» خوانده می‌شود و در تعارف به مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته که در نیل به هدف می‌کنند اما آن را به فقه تسری می‌دهند

احکام شریعت می‌توانند در یک موضوع در دستگاه‌های مختلف فقهی، چند حکم مختلف بگیرند، به همین دلیل قابل تکامل است. متأسفانه ما به تعجب است گاهی افراد بسیار ورزیده و فاضل اینها را با هم اشتباه می‌کنند، از شریعت شروع می‌کنند اما آن را به فقه تسری می‌دهند



معین باهم هماهنگی دارند» گفته می‌شود.

نظام یعنی یک پدیده‌ای ورای اجزا باشد، مثلاً در یک دانش، ورای آن گزاره‌ها یک پدیده‌ای باشد که آن پدیده می‌خواهد این گزاره‌ها را به هم ربط بدهد، مثل بند تسبیح که ۱۰۰ تانه را به هم ربط می‌دهد و ارتباط برقرار می‌کند، مثلاً فقه، در بحث خانواده فرضاً ۵۲۲مسئله و احکام دارد، اما پشت این احکام و این ۵۲۲قاعده، چیزی است که اینها را به هم ربط می‌دهد و شارع نهایتاً از بیان این مسائل به دنبال آن هدف بوده است، نظام که این اجزا را به طور منظم – نه گترای – کنار هم آورده است.

با تعریف شما آیا می‌توان گفت در مناقشات فکری دیدگاه‌های مختلف عمدتاً «نظام‌مندی فقه» مورد تشکیک قرار می‌گیرد؟

اساساً موضوع تشکیک در نظام‌مندی در طول تاریخ گاهی به «شریعت» برمی‌گردد و گاهی به «فقه». ما گروهی مانند اشاعره را داریم که اساساً اعتقادی به نظام‌مندی شریعت ندارند. به طور کلی ما با سه موضع در خصوص «رابطه شریعت و نظام» مواجه هستیم؛ دسته اول اشاعره و ظاهری‌ها هستند که چنانچه اشاره کردم معتقدن نظامی به این هدف‌مندی قائل باشند، مخصوصاً وقتی دست روی افعال و احکام خداوند پرشسگری کنیم. دسته دوم گروهی هستند که معتقدند فعل خداوند می‌تواند نظام‌مند باشد و از نظر کلامی هم مشکلی ندارند، اما الزامی نمی‌بینند که به این هدف‌مندی قائل باشند، متأسفانه ما به تعجب برخی از مصادیق مانند عدالت گذاشته می‌شود. این افراد می‌گویند هیچ الزامی وجود ندارد که شریعت هدف‌مند باشد. گروه سوم نیز که اکثریت متفکران شیعه را دربر می‌گیرد و معتقدیم نگاه درستی است، به نظام‌مندی و هدف‌مندی فعل خداوند اعتقاد دارند و می‌گویند خداوند در پس بیان احکام، می‌کوشد مقصدی دنبال شود و نظامی شکل بگیرد، لذا هیچ اشکالی ندارد شریعت ابرقاعده‌هایی را وضع کند که همان «پارادایم» شرع محسوب می‌شوند، اما بحث اصلی ما همانطور که شما اشاره کردید، در خصوص رابطه «فقه و نظام» است که چند نوع نگاه را در برمی‌گیرد.

نگاه اول این است که فقها در عملیات استنباط فقه با دانش فقهی، نظامی ندارند. طبیعتاً همان افرادی که قائل به عدم نظام‌مندی شریعت هستند، فقه را هم به عنوان راه رسیدن به شریعت، فاقد نظام می‌دانند.

فقه موفق نزد اینها فقهی است که فقیهش بتواند به صورت سلولی، اتمیک و جز برای استنباط کند، هر چند هزار مسئله را به صورت جزئی و خرد خرد بتواند استنباط کند. اصلاً نباید دنبال ربط باشیم، صرفاً باید به دنبال اسناد و استنباط از روی آن باشیم و حتی بعضی از اینها، «قیاس» راه هم که از روش‌های اجتهاد است نمی‌پذیرند، چون قیاس دنبال فهم یک موضوع جدید از روش‌های دیگر به دلیل تشابه میان آنهاست.

قیاس ناخودآگاه شریعت را به سمت مقصد‌گرایی و نظام‌مندی – نه الزماً کلان نظام بلکه در خرد خردنظام‌ها – پیش می‌برد.

نظر دوم در مقابل اشاعره این است که شریعت دارای نظام و مقاصد است، اما فقیه، نباید دنبال کشف این مقاصد باشد. فعل خداوند را دارای نظم و هدف‌مندی می‌دانند اما قائل به این نیستند که الزماً فقیه می‌تواند این روابط را کشف کند.

اینها می‌گویند فقیه باید «ص‌پسند» باشد و صرفاً به استخراج موضوعات فقهی از نصوص و ثمورات پس‌بنده کند، البته برخی افراد ذیل همین دسته‌بندی هم قرار می‌گیرند که الزاماً نمی‌گویند چه برای غیر معصوم درک این نظام‌مندی شذنی نیست، بلکه بر این تأکید می‌کنند که رسیدن به این نظام اصلاً کار راحتی نیست و با مشکلات فراوان و تناقض‌هایی همراه است، مثلاً اگر دو فقیه به دو نظام برسند، شما می‌خواهید چه کار کنید؟ آیا می‌شود التزام داد که ۱۰ فقیه، همگی متفقاً به یک نظام برسند و این نظام خالی از تناقض و ابهام باشد؟ لذا مصلحت‌اندیشانه با مسئله بر خورد می‌کنند، البته نه مصلحتی که خود را مقابل حقیقت قرار دهد، بلکه مصلحتی که از روی ناچاری فکر کند یک مسیری در حال حاضر دست‌نا‌یافتنی است.

و اما گروه سوم، آن دسته‌اند که می‌گویند همه احکام فقهی ذیل نظامات و خرده‌نظاماتی به یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و فقیه باید به دنبال کشف نظام باشد و این چیز اختیاری نیست که دلش خواهد یا نخواهد.

اگر فقیه در پی کشف نظامات نباشد، فقیهش ناقص است.

این نگاه، البته نمی‌خواهد الزاماً صدر احکام را به ذیل آنها پیوند بدهد و بگوید صدرصد اولین مسئله در طهارت یا آخرین مسئله در دیات به هم مربوط می‌شوند، البته باید گفت اخیراً برخی این ادعا را هم کرده‌اند مثل تشبیهی که برخی آقایان در فیزیک دارند که اگر بالفرض صدایی در ایران تولید شود، ممکن است در اثرش طوفانی در کانادا رخ دهد.

به هر حال تفاوت مراتبی در نگاه افراد منسب به این گروه سوم وجود دارد.

به نظر می‌رسد، همین دسته اخیر ی که اشاره کردید، برای رسیدن به آن نظام فقهاتی که به آن اعتقاد دارند نیز اختلاف نظر دارند و مسیرهای گوناگونی را پیشنهاد می‌دهند؟

در میان اینها عمدتاً دو تفکر وجود دارد که هر یک فرایندی را پیشنهاد داده و نسخه‌ای را برای نظام‌سازی فقهی می‌پیچند. دسته اول «مقاصدپسند»‌ها هستند، یعنی قبول دارند که فقیه باید دنبال نظام باشد و باید فرایندی در فقهاده تعریف کند اما این فرایند به گونه‌ای است که فقیه باید برود دنبال آن مقاصد که اهداف غایی نظام و سیستم هستند. قرآن را که نگاه کنیم، شاید بتوان ادعا کرد آیات مبین مقاصدش کمتر از آیات الاحکام نباشند. روایات زیادی هم در تبیین مقاصد احکام داریم. برای رسیدن به نظام، باید اصل را مقاصد قرار داد. من اینها را مقاصدپسند نام داده‌ام.

بسیاری از افرادی که چنین ادعایی دارند خودشان هم فقیه نیستند اما اعتقاد دارند فقه‌ای حوزه باید این فرایند را طی کنند.

دسته دوم برخی ایستادگان بر قله فقه و اصول هستند که معتقدند باید فقه نظام داشته باشد و فقیه باید دنبال نظام برود و دغدغه‌اش باید کشف نظام باشد، فرایندی هم که می‌دهند این است که فقیه اول باید به تعبیر ما استنباط اتمیک و جزء‌گرا بکند، بعد به استنباط دوم به استنباط نظام بپردازد، حتی اگر نیاز شد آنجایی که دارد استنباط نظام‌گرا ارائه می‌دهد. استنباط اتمیک خودش را کنار بگذارد و از استنباط اتمیک دیگری استفاده کند که نظر فقهی‌شان برای شکل‌دهی به آن نظام کلی نزدیک‌تر است.

مرحوم سیدمحمدباقر صدر در چنین فضایی بود و در مقابل سوسیالیسم و کاپیتالیسم که نظام اقتصادی دارند – نه چند گزاره جزیرهای – و اجزای آن به هم پیوسته است که دنبال هدف است و آن تحقق سرمایه‌داری یا سوسیالیسم است.

اسلام هم دارای یک مکتب اقتصادی است که متشکل از ده‌گزاره است که پشتش نظام دارد که مثل نخ تسبیح همه را به هم وصل می‌کند، در دست مثل سوسیالیسم که می‌آید ال‌غای مالکیت خصوصی می‌کند و توسعه مالکیت تعاونی و مالکیت دولت را ادامه می‌دهد و بر همین اساس اختلاف طبقاتی را برمی‌دارد و همه اینها با قواعد و ضوابطش همه کنار هم ردیف می‌شود، در اسلام نیز همین‌طور است.

شهید صدر اصرار دارد بگوید اسلام نظامی دارد که نه سوسیالیسم و نه کاپیتالیسم است. مدلی هم که پیشنهاد می‌دهد این است که می‌گوید فقیه نباید از استنباط‌های خرد که رو نباست برسد به زیربنا که نظام است، بعد می‌گوید گاهی زیربنا با رو بنیا نمی‌سازد، مثلاً فقیه در استنباطش به کراهت احتکار رسیده است اما در زیربنا می‌بیند اسلام نظامی که می‌دهد با کراهت احتکار نمی‌سازد بلکه با حرمت احتکاری می‌سازد، لذا می‌گوید اشکال ندارد. اگر فقهی حرمت احتکار دارد از آن بگیریم بیاوریم و در این نظام بگذاریم، یعنی وقتی رساله می‌نویسد، بنویسد کراهت احتکار اما وقتی می‌خواهد نظام استنباطی را تعریف کند از فقهی دیگر بگیرد و حرمت احتکار بنویسد، البته شخصاً این به نظر ضعیف‌ترین نقطه فرمایش این مرد متفکر پیرامون فقه نظامات است. حرف ضعیفی در این قسمت است.

در کتاب «فقه و مصلحت» هم آورده‌ام که باید این قسمت اتمیک‌را تغییر دهید، والا چیزی که خودتان قبول ندارید را چطور می‌آورید در نظام؟ چون فرض این است که می‌خواهید هم این را به اسلام نسبت

بدهید هم آن را نمی‌شود که هر دو را در عین حال به هم نسبت بدهیم، لذا همان‌طور که گفتیم نظام‌سازی فقهی در نگاه این دسته این‌طور است که استنباطات اتمیک بکنید بعد دنبال نظام برود.

در واقع دو استنباط ارائه می‌دهد، اتمیک و مجدداً استنباط نظام. این فرایند می‌تواند ادامه‌دار باشد، البته بعضی سه استنباط لحاظ می‌کنند که اولی، استنباط سلولی و اتمیک است، مرحله دوم استنباط خرده‌نظام‌ها مثل نظام خانواده، نظام سیاسی و نظام اقتصادی است و استنباط سوم در خصوص کلان نظام‌ها و ابرنظام‌هاست.

با توجه به دسته‌بندی‌های یاد شده، نظر خود شما به کدام یک از اینها نزدیک‌تر است؟

عقیده و نظریه مختار بنده این است که اولاً در شریعت نظام داریم و واقعاً انکار نظام داشتن در شریعت توسط اشاعره، نتیجه دوری از خاندان اهل بیت (ع) است که انسان را به اینجا می‌کشاند که شریعت را فاقد انسجام و نظام بدانیم. ثانیاً در فقه هم باید فقیه دنبال کشف نظام باشد، البته با احتیاط. این عصای احتیاط باید باشد تا ما را به افراط نکشد. این نظام فقهی هم اوتوماتیک به دست نمی‌آید. از مشکلات جانبی هم نباید بترسیم، اگر این‌طور باشد که باید از اجتهاد به بترسیم و بگوییم اجتهاد باعث اختلاف می‌شود.

ثالثاً «مقاصدپسندی» را اصلاً فقه نمی‌دانم، را ب‌آین نسخه شهید صدر هم کاملاً غلط نیست اما به دلیل برخی اشکالات که اشاره شد، نمی‌شود آن را نسخه کامل در نظر گرفت. خامساً گرچه ممکن است از استنباط اتمیک به نظام برسیم، اما ممکن است برعکس هم رخ دهد و از استنباط نظام به استنباط اتمیک برسیم.

ممکن است با ذکر مثالی این موضوع را شفاف‌تر کنید؟

به عنوان مثال اگر گفتیم در نظام اقتصادی اسلام، اسلام موافق تفاوت فاحش طبقاتی نیست، این بحثی است که در اقتصاد مطرح است و نظام سوسیالیسم به شدت نفی و نظام کاپیتالیسم به شدت اثباتش می‌کند.

نمی‌شود بگوییم اسلام برای این جواب ندارد و فقط همین هزار مسئله فقهی را دارد. پارادایم و ابرقاعده یا لایاس سرتاسری روی تفاوت طبقاتی است یا عدم آن؟ (تک طبقه توحیدی که منافقین خلق می‌گفتند خودش متأثر از تفکر سوسیالیسم است و آن را هم قبول نداریم) اما نمی‌توانیم قرآن را انکار کنیم: «مَا آفَأَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَ يَكُونُ ذُوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.»

در نظام کاپیتالیسمی همیشه سرمایه دست سرمایه‌دار است، رها و آزاد اما ما تزی داریم بین کاپیتالیسم و سوسیالیسم که می‌گوید «تفاوت طبقاتی فاحش» نباید باشد، لذا اجزایش را می‌توانیم پیدا کنیم.

ممکن است کسی این نظام را اول کشف کند و در استنباطات اتمیکش سرایت دهد، یعنی بر اساس همین نظام بگوید مالیات را داریم، نمی‌گویم موارد زکات را گسترش دهد، نه لازم نیست زکات را گسترش دهد بلکه حاکم اسلامی صالح، اختیار دارد مالیات را افزایش دهد، کما اینکه حضرت امیر (ع) برای اسب این کار را کردند یا اینکه برعکس همه اینها (زکات و خمس و...) را که گفتیم کنار هم بگذارند و از استنباط اتمیک به استنباط نظام برسد و در جواب کسی که بپرسد نظام اقتصادی اسلام چگونه است، پاسخ بدهد یکی از ویژگی‌هایش عدم وجود تفاوت فاحش طبقاتی است.

شما در دسته‌بندی‌هایتان به‌نگاهی اشاره کردید که معتقد است به دلیل محدودیت‌های این دوران، نمی‌توان انتظار زیادی برای نظام‌سازی فقهی داشت اما روند ۴۰ساله پس از انقلاب



نشان می‌دهد نظام‌مند نبودن استنباطات فقهی، حکومت را دچار آشفتگی می‌کند. آیا ادامه این روند به مصلحت است؟

به رغم همه زحمت‌هایی که فقها از ابتدا تا کنون کشیده‌اند، همیشه شعار من این است که خیلی راه باقی مانده است.

یکی از بحث‌هایی که در این سال‌ها بوده این است که کسانی که دنبال قانونگذاری بوده‌اند، هیچ وقت دنبال نظام نبوده‌اند. شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی را نگاه کنید. کجدار و مریز قانون می‌گذارند، حالا این قوانین بعداً اجزایش به هم بخورد یا نه معلوم نیست. خب این قوانین که همه از درچه فقه هم عبور داده شده‌اند، در بسیاری از اوقات باهم نمی‌سازند.

اگر این نظام فقهی وجود داشته باشد، همه قانونگذاری‌ها در این چارچوب انجام می‌شود، مثلاً در بحث خانواده دولت باید طبق نظر اسلام، کاری کند که باعث استحکام خانواده بشود.

حالا منتهای کار این استنباطات فقهی که داریم برسیم به اینکه اسلام دنبال استحکام خانواده بوده، مثل اینکه اسلام می‌گوید بهترین جای برای زن در پستوی خانه است، این جایگاهش در این نظام چیست؟ یا از طرف دیگر برویم به سمتی که قانونگذاری در راستای جلوگیری از متزلزل شدن خانواده بگذاریم، مثلاً برای اشتغالات خانم‌ها یا اشتغال مردها کنار خانم‌ها، محدودیت‌هایی در مجلس و دولت بگذاریم، اینکه چه کاری باید انجام شود و چه گزاره‌هایی باید جعل شود تا به استحکام نظام خانواده منجر شود را فقه باید جواب دهد، وگرنه اینکه هر کس یک روشی را در راستای تحکیم نظام خانواده تشخیص دهد و کسی دیگر آن را جور دیگر تفسیر کند، وضعیت درست نمی‌شود. برای همین است که من می‌گویم باید دو رساله توضیح المسائل تهیه کنیم؛ یکی برای مردم و یکی برای کارگزاران نظام. تنها در این صورت می‌توانیم از ایسن حالت کجدار و مریز بیرون بیاییم.

■ **آیه ۷ سوره حشر**